

## تاجیکستان

در زمانی به درازای یک هفته

نوشته‌ی پیش روی دست‌آورد بازدیدی است که نگارنده در شهریور ۸۲ از کشور تاجیکستان داشته است. آنچه که در این سفر به چشم آمده است شاید یک موضوع مجرد و جدا از نگاه و اندیشه‌ی بیننده نباشد ولی مهم در این میان همبری (انطباق) برداشت‌ها با شرایط واقعی و مهم‌تر از آن تاثیر بیان آن‌ها در درک رویدادهای خواهد بود که در این گزارش کوشش شده است این دیدگاه پیش روی نگاه داشته شود. و گزارش

دوشنبه را از فرازی دور که ببینی باغی بزرگ را می‌نماید که از جای جای آن ساختمان‌هایی از میان درختان سر بر آورده است. درختان بسیار و کهنسال در همه‌ی خیابان‌های شهر از اصلی گرفته تا فرعی که از رودخانه‌های شهر سیراب میشوند به آن تن پوشی سبز پوشانده‌اند. درون شهر هم کمابیش همین گونه است، تقریباً دو سوی همه‌ی خیابان‌ها درختان پُرساله وجود دارد به نحوی که در خیابان‌های کم عرض تر، شاخه‌های آنان با رسیدن به یکدیگر نوعی سایبان بر خیابان زده‌اند که در پیوند با جمعیتی کم و ترافیکی سبک برای کسی که از شهری نه پُر درخت و شلوغ و پُر ترافیک آمده باشد دلنشین می‌افتد ولی از سوی دیگر زندگی مادی در این شهر خیلی شاد کننده نیست، کمتر ساختمانی از نوع مسکونی می‌شود دید که فرسوده نشده باشد. شاید اگر ساختمان‌ها بتونی نبودند تاکنون سازه‌ی اصلی آن نیز فرو ریخته بود و بخوبی می‌توان دریافت که دست کم از بیست سال باز تاکنون ساختمان‌های مسکونی چندان در این شهر (دوشنبه) ساخته نشده است ولی ساختمان‌های دولتی همگی دست و رویی بر آن کشیده شده است تا حداقل ظاهر آن‌ها آبرومند نماید و ساختمان‌های متعددی نیز در جای جای شهر دیده می‌شود که نیمه کاره رها شده بود گویا زمان رها شدنشان همگی به سال فرو پاشی بر می‌گردد. با نگاهی در شهر می‌توان رکود ساختمان سازی را مشاهده کرد و با افزایش جمعیتی که جریان دارد بروز تنش بی مسکنی را می‌توان برای سال‌های آینده به آسانی از پیش دید و این چیزی است که دولت فعلی تاجیکستان باید هم اکنون به فکر آن باشد. این، وقتی مهم و ترسناک می‌شود (البته اگر موضوع رادارک کرده باشند) که (بجز یک مورد کارخانه ی سیمان) تقریباً سراغ بزرگی از کارخانه‌های سازنده‌ی مصالح ساختمانی یافت نشد. به لحاظ شهر سازی اصلی‌ترین مشخصه در این شهر، معماری خاص روسیه است یعنی خیابان‌های چهار باغ مانند با پیاده‌روهای درخت دار وسیع که فاصله ساختمان‌های روبروی هم در دو سوی خیابان را به چیزی بین ۸۰ الی ۹۰ متر می‌رساند ولی در برابر آن، جاده‌های بین شهری است که ساختاری بسی ابتدایی دارند. جاده‌هایی کم عرض با آسفالت‌هایی فرسوده. ولی این بی توجهی ممکن است به دلیل سطح پایین مسافرت و نیز شبکه‌ی قابل قبول راه آهن بوده که نیاز به گسترش راه‌ها را بیش از آن بر نیآورده است. بازار یعنی محل عرضه‌ی کالا نیز به دلیل بی‌تغییری اساسی در ساختار شهری نسبت به دوران پیشین، همان شکل گذشته را دارد. چند مکان بزرگ نه چندان بر و رو دار برای عرضه‌ی کالا وجود دارد که همگی حدود ساعت ۵ پس از نیمروز می‌بندند و تنها می‌ماند پاره ای فروشگاه مواد غذایی و بنزین و داروخانه ولی مراکز شاد نویی تا پاسی از شب بر پایند و در برخی از آن‌ها تا سپیده نیز پای می‌کوبند. در این کشور بر خلاف کشورهای اقتصاد آزاد، کناره‌ی خیابان‌ها را زنجیره‌ای از مغازه‌های رنگارنگ تشکیل نمی‌دهد و تنها در فواصلی نه چندان نزدیک، مغازه‌هایی برای فروش برخی کالاها به چشم می‌خورد که چهره‌ی عمومی کاملاً متفاوتی نسبت به خیابان‌های شهرهایی مانند تهران به آن‌ها می‌دهد و این شاید برای تازه واردی که از کشورهای همانند نباشد به نظر خسته کننده بیاید.

زندگی مردم نیز در تاجیکستان، هم جلوه‌های خوب دارد و هم جلوه‌های بد، بدترین جلوه‌ی آن بیکاری است که چنانچه در پی گفته خواهد شد شوّند (سبب) اصلی آن روسیه بوده است. مردمانی به گفته‌ی تاجیک‌ها «کم بغل» (یعنی فقیر) به هر دری می‌زنند تا زندگی کنند، عده‌ای از آنان راهی کشورهای دیگر به ویژه روسیه می‌شوند تا آنجا کار کنند و زنان که این را نیز نمی‌توانند سخت کار می‌کنند. کار در مزارع پنبه و کارهای فروشندگی، دوره گردی، پیشخدمتی در غذاخوری‌ها. در تاجیکستان بایستی بر زنان بسیارتر گریست. پاره‌ای از آنان که کم نیستند در جنگ داخلی و مواردی در جنایاتی که در روزهای بی‌سامانی دوران فروپاشی رخ می‌داد مردان خود را از دست داده‌اند و در کنار نیازهای مادی، نیاز به «سرپناه» نیز آنان را می‌خشکاند و این دو سبب شده است که کارهایی ناخوشایند را بر خود بپذیرند که بسیار فراتر از دستمزدش است و بسیار فروتر از شایستگی‌شان و من فکر می‌کردم این‌ها همه دختران ایرانند که چنین دور افتاده‌اند ولی با همه‌ی این‌ها، مردم شادی را فراموش نکرده‌اند. سه روز جشن برای یک ختنه سوران!

هنر در همه‌ی جلوه‌های پر توان و ناتوانش در این کشور دیده می‌شود، از هنر توانا و بالنده گرفته تا نوع بازاری و کم ارزش آن ولی نکته‌ای که توجه را جلب کرد نگاه رونویس‌گرانه‌ی پاره‌ای از خوانندگان تاجیک به فرهنگ ایرانیان هم پیشه‌شان است. چند خواننده را دیدم که خوانندگان امروزی ایران را سر مشق رفتارهای هنری خود قرار داده بودند و به آسانی در اولین نگاه می‌شد این را فهمید. ولی اندیشمندان تاجیک به گونه‌ی دیگر هستند که بسیار سرفرازانه تر می‌نمایند. آن‌ها با وجود آنکه در نسیم‌گاه فرهنگ روس درس خوانده‌اند با تیزپایی توانسته‌اند به این برسند که ریشه‌ی آن‌ها در خاک فرهنگ ایران تاریخی جای دارد و اگر شاخه به آویزه‌هایی آراسته شده است دیگر زمان پیرایش آن رسیده است و به واقع راه دیگری نیست مگر به ریشه برگردند و از آن خود را سیراب کنند گرچه این ریشه کمی در اثر بی‌آبی جمع شده است ولی به دلیل عمق و غنای آن هنوز هم برای سیراب کردن جای دارد و در همین راستا است که درفش جان مایه فرهنگ ایران، یعنی زبان فارسی را روی دست گرفته‌اند و در پی آن شده‌اند تا زبان را از واژه‌های نافرمانی آن به ویژه واژه‌های روسی بپیرایند. وقتی با مردم «گپ» می‌زنی کمتر می‌فهمی ولی «گپ» رسانه‌ها به آسانی قابل درک است و اگر این روند در پیش گرفته شود در درازای ۱۵ سال آینده گپ مردم تاجیک به زبان مردم ایران نزدیک تر از امروز خواهد بود. مردم عادی گرچه مانند اندیشمندان در میان این روند ننشسته‌اند ولی حرکت ادامه دارد. نام گذاری خیابان‌ها به نام بزرگان علم و ادب فرهنگ ایران مانند رودکی، فردوسی، بوعلی سینا، از بر آمدن همین اندیشه نشان دارد و نکته‌ی جالب تر آن که به پیشنهاد امامعلی رحمانف در سازمان ملل، سال ۲۰۰۶ به عنوان سال تمدن آریایی برگزیده شده است و در سخنگویی اندیشمندان تاجیک پیرامون این رویداد (که به نظر می‌رسد ریشه پیشنهاد از آنان باشد) سخن از زردشت و اوستا می‌آمد که نشانه‌ی رویکرد آنان به فرهنگ ایران باستان نیز هست. بر سرهم در باره‌ی گویش فارسی امروز ایران و گویش تاجیکی می‌توان گفت هر دو گویش دارای کمبودها و شکستگی‌های فراوان‌اند ولی این کمبودها با یکدیگر انطباق ندارند. بسیاری از واژه‌های تاجیک غنی و پربارند و پاره‌ای دیگر سست، در فارسی ایران امروز نیز همین حال هست ولی یک همکاری دوگانه (و شاید اگر افغانستان را هم درون کنیم سه گانه) از فرهیختگان در دستچینی و گلچینی واژگان پسندیده‌تر بر بستر مهندسی زبان فارسی می‌تواند چنان زبان پربنیه و پرباری بیافریند که هم در عرصه‌ی ادب و هم در میدان دانش چشم زبان شناسان جهان را بنوازد.

انسان وقتی به کشور تاجیکستان و یا کشورهای دیگر آسیای میانه مانند آن می‌نگرد همواره پرسشی بلند بالا به او تنه می‌زند که پس روسیه در درازای حضورش اینجا چه می‌کرده است. آنچه نگارنده برمی‌دارد این است که روسیه برای چنین ملت‌هایی جاده ساخته، کارخانه ساخته، خانه‌ی مسکونی و ساختمان اداری ساخته و همه را نیز به بهره‌برداری

رسانده است ولی هیچگاه نخواست است به آنان چگونه ساختن را بیاموزاند. در زمان شوروی مشکل بیکاری وجود نداشت. برای نمونه در تاجیکستان همه کار می کردند ولی ساختار تولید اجتماعی به گونه ای بوده که کار مردم تاجیک تنها با میانجی گری دانش فنی و مدیریت روس می توانسته است به بهره دهی برسد و حالا که آن میانجی از میان برخاسته دیگر آن نیروهای کاری گذشته نمی توانند آن پیوند زنده و زندگی ساز را با هم برقرار کنند. گواه این گفته آن است که از زمان فرو پاشی، دیگر خانه های در تاجیکستان ساخته نشده است، کارخانه هایی که با مدیریت روسی اداره می شد دیگر نمی گردند و از این آشکارتر تاجیک ها حتی توان تکمیل ساختمان های نیمه کاره ای را که فقط نازک کاری آن باقی مانده است ندارند. مدیریت روسی بر این جمهوری ها (آسیای میانه) فقط استفاده از نیروی کار آن ها بوده است و نه استفاده از تولید اجتماعی آنان و بر چشم چنین می تابد که روس ها بیشتر به فکر آن بودند که با کمند نادیدنی ساز و کار حاکم، این جمهوری ها را در بند نگه دارند. در بندی ساخته شده از میله های نادیدنی. وقتی می خواهید با قطار از دوشنبه به خجند دومین شهر بزرگ تاجیکستان بروید باید کشور ازبکستان را بپیمایی و راه زمینی گذرنده در خاک تاجیکستان بین این دو شهر نیز از کیفیت لازم برخوردار نیست. روس ها با فرهنگ این ملت ها نیز رفتاری بهتر از رفتاری که با تولید اجتماعی آن ها داشته اند نکرده اند در همه ی سطوح آموزش، زبان روسی را رواج داده اند و در گفتمان های روزانه ی مردم نیز روز به روز واژه های روسی جای بیشتری باز می کرد و در واقع روس ها شرایطی ایجاد کرده بودند تا فرهنگ این ملت ها و در نوک آن زبان آن ها با مرگ طبیعی میرانده شود در عین حال که جای خالی بخش های مرده این فرهنگ ها را با بخش های ارزشمند فرهنگ روس پر نمی کردند و ملی گرایی سوسیالیسم پوش روس درست در همین جا است که خود را می نمایند. شاید روسیه شوروی تنها در همان زمان کوتاه زندگی لنین بود که جوهره ی انسانی خود را داشت. پس از آن سوسیالیسم، بالاپوشی شد برای پنهان نگاهداشتن خصلت های ملی گرایانه و نژادپرستی آن ها. عراقی شعری دارد که می گوید

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند      که برون آن چه کردی که درون آن نمایی

و باید روشن بینان از دولت هایی که داعیه ای در جهان دارند بپرسند با ملت خودت چه کرده ای که چنین ادعایی برای دیگر ملت ها داری. روس ها در تاجیکستان و امثال آن برای این ملت ها چه کردند که می خواستند برای افغانستان نیز بکنند. اکنون دیگر گذشت آنچه بود و تنها باید از سررشته داران امروز این کشور چشم داشت. با نگاهی به وضعیت تاجیکستان به نظر می رسد حکومت با چالش های بزرگی دست به گریبان است. بیکاری، نبودن کارخانه های بزرگ تولیدی چشم گیر و هیچگونه تولید اجتماعی بزرگ صنعتی (که می توان سرچشمه ی آن ها را سیاست های روس دانست) بیش از همه چیز کشور را رنج می دهد ولی تنها چالش های موجود این ها نیست، حکومت با آنکه خود را دولتی «قانون بنیاد دنیوی» می داند ولی در عمل کمابیش از نوع جهان سومی است با همه ی عیب هایش. حضور مافیایی که یک پایش در حکومت است و پلیسی که نیمه ی دیگر دستمزد خود را مستقیم از مردم می گیرد و گفته می شود که حقوق آنان کم است و ناچارند. این کار یک آن واژه ی خود کفایی را در فکر انسان باز می تاباند. شاید بهترین راه برای چنین حکومت هایی مشارکت دادن همه ی مردم کشور در حل مشکلات باشد. آموزش مردم سالاری و آشنا کردن مردم با حقوق خود و یاری دادن آنان برای آنکه احساس کنند در راهبری کشور، آنان نیز دست دارند. وگرنه زر اندوزی در پناه سرنیزه و به نام کشور داری، تاکنون کسی را به مقصد درستی نرسانده است. نه مردم و نه حکومت را.